

نحوه مواجهه شهید مطهری با حادثه عاشورا

حسین سوزنیچی

چکیده

در مقاله حاضر ابتدا بحث مختصری داشته‌ایم درباره اینکه مراجعه به آراء شهید مطهری برای شناخت این حادثه عظیم تاریخی، علی‌رغم اینکه او به عنوان یک مورخ برجسته شهرت ندارد، چه ضرورتی دارد؛ و خواهیم گفت چرایی مراجعه به او ناشی از این است که این حادثه از زاویه نگاه یک اسلام‌شناس متعهد بررسی شود. آنگاه بر اساس تحلیل این اسلام‌شناس از فلسفه تاریخ، خواهیم دید که بحث عاشورا چه جایگاهی در روند تحولات جهانی که به قیام حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ختم خواهد شد، دارد؛ و با روشن شدن این مطلب، قوام اصلی و ماهیت حادثه عاشورا از منظر شهید مطهری تبیین می‌شود و معلوم می‌گردد چگونه می‌توان از این حادثه مهم در راستای اهداف اسلامی، همانند معرفی بهتر و گسترش اسلام، تقویت جبهه حق، و حتی رفع انحرافات که در مورد خود همین حادثه در جامعه دینی پدید آمده، استفاده کرد.

کلیدواژه‌ها: عاشورا، کربلا، امام حسین علیه‌السلام، اسلام‌شناسی، مطهری، فلسفه تاریخ، تحریف

پیش از ورود به بحث، ابتدا لازم است بحث مختصری درباره این مطلب داشته باشیم که چرا شخصیت شهید مطهری برای ما مهم است که برای شناخت این حادثه عظیم تاریخی سراغ وی می‌رویم. یکبار کسی در یک واقعه حاضر است یا از مورخان مشهوری است که قولشان سند می‌باشد؛ در چنین مواردی چرایی مراجعه به آن شخص برای شناخت آن واقعه کاملاً آشکار است. اما شهید مطهری چگونه؟ تا پاسخ این سوال آشکار نگردد، فایده چندانی از این بحث عاید نخواهد شد. بی‌تردید شهید مطهری یک اسلام‌شناس متعهد بود و توجه نگاه شهید مطهری به حادثه عاشورا از منظر معرفی و تبیین اسلام است؛ اما این اسلام‌شناس، چه ویژگی‌های خاصی دارد که مدل مباحث وی برای ما می‌تواند اهمیت داشته باشد؟ بدین ترتیب، مساله اول در این گفتار «شناسایی مدل اسلام‌شناسی شهید مطهری» است. با آشکار شدن این مساله، مساله بعدی این خواهد بود که جایگاه بحث عاشورا در مدل اسلام‌شناسی شهید مطهری چیست؛ و با روشن شدن این دو مقدمه، مساله اصلی ما معلوم خواهد شد که از منظر شهید مطهری، ماهیت حادثه عاشورا چیست، چه اشتباهاتی در معرفی این حادثه عظیم رخ داده و چگونه از این حادثه مهم می‌توان در شناساندن و گسترش اسلام استفاده کرد.

(۱) ماهیت تفکر و شخصیت شهید مطهری

مهمترین توضیح در مورد شخصیت شهید مطهری این است که شهید مطهری یک اسلام‌شناس متعهد^۱ بود. مقصود از «اسلام‌شناس» آن است که محور اصلی مطالعات و تحقیقات وی «اسلام‌شناسی» است، نه اینکه مانند بسیاری از روشنفکران معاصر، تخصص اصلی‌اش در یک رشته از رشته‌های علوم مدرن باشد و در کنار آن و صرفاً با مطالعات شخصی و غیرنظام‌مند، خود را در عرصه شناخت اسلام «صاحب‌نظر» قلمداد کند. اما با کلمه متعهد دو گروه از بحث خارج می‌شوند: نخست، برخی از اسلام‌شناسان سنتی که در برابر مسائل زندگی انسانها و تحولات جامعه، احساس تعهد و مسئولیت نمی‌کنند و فقط به کار خود مشغولند و به تعبیر شهید مطهری «کارشان فقط استهلاک سهم امام است» (پاسخهای استاد به نقدهایی بر کتاب مساله حجاب، ص ۷۲)، نه پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه؛ و دوم، مستشرقین و اتباع آنها در کشورهای اسلامی، یعنی پژوهشگرانی که هیچ تعهدی نسبت به اندیشه‌های اسلامی احساس نمی‌کنند و اسلام را صرفاً به عنوان فرهنگ و آداب و رسوم یک قوم مورد بررسی قرار می‌دهند، نه به عنوان یک دین حق که حقیقتی را برای انسان به ارمغان آورده است. در مقابل این دو طیف، اسلام‌شناس متعهد قرار دارد که دو مؤلفه اصلی‌اش این است که (اول) اسلام را چون حقیقت است قبول کرده و (دوم) خود را در قبال اسلام (معرفی صحیح و دفاع از اسلام و تبلیغ صحیح آن) مسئول می‌بیند.

۱. شهید مطهری گاه از تعبیر «روشنفکر مسلمان» برای مفهوم «اسلام‌شناس متعهد» استفاده می‌کند. (مثلاً: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۱؛ ده گفتار، ص ۲۸۰). اما ما از این تعبیر استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا جدای از اینکه این واژه به خاطر استفاده برخی از افراد، امروزه تاحدودی بار معنایی سکولاریستی پیدا کرده، خود شهید نیز اصطلاح روشنفکر را با دو فضا بحث کرده: گاه مانند همین موارد فوق، با نگاه مثبت به بحث روشنفکری می‌پردازد و گاه روشنفکری را به معنی روشنفکر مآبی و «دخل و تصرفهای جاهلانهای که در دستورات دینی می‌شود» (اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۸۶) می‌داند و از تعبیری نظیر روشنفکری عمری (همان، ص ۷۰) برای این مقصود استفاده می‌کند. لبّ مسئله روشنفکری در ادبیات شهید مطهری، دغدغه داشتن نسبت به مسائل جدید است. شهید مطهری بر این باور است که دغدغه مسائل جدید زمانی سمت و سوی مناسبی می‌یابد که به اسلام‌شناسی عمیقی تکیه زند. بر این مبنا، رکن اصلی بحث، «اسلام‌شناسی» است؛ و آن دغدغه را با کلمه «متعهد» بیان کرده‌ایم.

یکی از ثمرات این نوع اسلام‌شناسی این است که «مجتهدانه»- و نه بر اساس علایق زمانه- حقیقت اسلام را از سنت‌های رایج تفکیک می‌کند. اگر بخواهیم به نمونه‌ای از این رویکرد استاد شهید در مباحث عاشورا اشاره کنیم، می‌توان مدل مواجهه ایشان با عزاداریها را مطرح کرد. شهید مطهری با الهام گرفتن از احادیث معتبر، طرفدار جدی برپایی عزاداری و مصیبت‌خوانی است و خود در پایان بسیاری از سخنرانی‌های خود، به ذکر مصیبت اهل‌بیت اقدام کرده، اما در عین حال به طور جدی در مقابل تحریفات می‌ایستد، و روحیه نپذیرفتن تحریفات را به انسان منتقل می‌کند، تا حدی که مخاطب آثار ایشان، وقتی در یک مراسم عزاداری، مطلب تحریف‌شده‌ای را می‌شنود، دیگر براحتی نمی‌تواند حضور در آن مجلس را تحمل کند.^۱ شهید مطهری نه مانند برخی از روشنفکر مآبان به خاطر وقوع انحرافات، با اصل عزاداری‌ها مخالفت می‌کرد، و نه مانند بسیاری از متشرعین، به خاطر اصرار بر اقامه عزای سالار شهیدان، چشم خود را بر روی سنت‌های غلط می‌بست. همه اینها ناشی از آن است که خود را در قبال اسلام و معرفی صحیح اسلام مسئول می‌دید؛^۲ و در چنین فضایی است که فریاد می‌زد که «چرا با وجود فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، و داشتن شخصیت‌های مبرز در سایر فرایض اسلامی مثل علم و جهاد و...، مصلح بسیار کم داشته‌ایم؟» (ده گفتار، ص ۹۳). این همان دغدغه است که آن را «تعهد» نامیدیم. مصلح یعنی کسی که حاضر است اسلام را درست معرفی کند حتی اگر مردم خوششان نیاید؛ و لذا می‌بینیم شهید مطهری در زمان خودش، هم در میان حوزوی‌ها مخالفان زیادی داشت، و هم در میان دانشگاهی‌ها.

بر این اساس، ملاک شهید مطهری برای طرح هر مسأله‌ای - چنانکه در مقدمه کتاب عدل الهی می‌گوید- «نیاز واقعی جامعه» بود؛ نه «شهرت» یا «کسب اعتبار علمی»^۳ یا «پسند جامعه». لذا در هر موضوعی به آنچه همه بدان می‌پرداختند چندان نمی‌پرداخت، بلکه عمدتاً سراغ مسائلی می‌رفت که مورد غفلت واقع شده بود،^۴ و در این زمینه، ملاحظه رفاقت‌ها و حتی هم‌مسلكی‌ها^۱ - یا بهتر بگوییم: هم‌جبهه‌ای‌ها - را هم نمی‌کرد.^۲

۱. اگرچه درک دشواری اعتراض در چنین شرایطی برای همگان آشکار است، اما کسی که اهل منبر باشد درک می‌کند دشواری اقدام شهید مطهری به عنوان یک سخنران چقدر بیشتر است. فرض کنید بعد از سخنرانی یک عالم، مداحی روضه با شور و حرارتی (و البته آمیخته با برخی تحریفات) بخواند و مجلس هم گرم شود، آن عالم چقدر باید وارسته و متعهد باشد تا بتواند به توصیه دینی شهید مطهری که: «علما وظیفه نهی از منکر دارند» (حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۰۱) عمل کند؟ و در فضایی که این همه روایت در ثواب گریاندن مردم برای مصیبت اهل‌بیت وجود دارد - که البته همه آنها در جای خود صحیح است- چه اندازه رشادت لازم است تا کسی همچون شهید مطهری، در مقابل مداحانی که با تحریف، درصدد گریاندن مردم برمی‌آیند، قد علم کند؟

۲. در روایات آمده است: «اذ اظهرت البدع فعلی العالم أن یظهر علمه والا فعليه لعنة الله»؛ اگر امام معصوم فرموده «فعلیه لعنة الله» پس واقعا «فعلیه لعنة الله». یعنی اگر این عالم حقیقت را می‌داند و اظهار نمی‌کند، لعنت خدا بر اوست و اگر توجه کنیم که دعای معصوم، مستجاب است، درمی‌یابیم چنین عالمی حقیقتاً ملعون و از رحمت خدا دور است. اصل لعنت کردن، امر بسیار سنگینی است و پذیرش اینکه طبق نص این روایت، علمای دینی‌ای وجود دارند که ملعونند، از آن سنگین‌تر.

۳. خود ایشان در مذمت این امر که در برخی از حوزویان هم وجود دارد، می‌گویند: «عجیب است که در حساسترین نقاط دینی ما اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار سختی و مشکل دچار شود، از نان، از زندگی، از شخصیت، از احترام، از همه چیز می‌افتد و اما اگر عمر خود را صرف کتابهایی از قبیل کفایه بکند صاحب همه چیز می‌شود. در نتیجه هزارها نفر پیدا می‌شوند که کفایه را چهار لا بلدند، یعنی خودش را بلدند، رد کفایه را هم بلدند، رد او را هم بلدند، اما دو نفر پیدا نمی‌شود که قرآن را به درستی بدانند» ده گفتار، ص ۲۲۱.

۴. نمونه‌ی بارز این مواجهه را در بحث ایشان درباره انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده کرد. شهید مطهری وقتی در بحث تهدیدهای انقلاب به موضوع استقلال می‌رسد، پس از اشاره مختصری به دو مسأله استقلال سیاسی و اقتصادی، به سراغ استقلال فرهنگی می‌رود و آن را به تفصیل

(۲) جایگاه عاشورا در اسلام‌شناسی شهید مطهری^۳

عاشورا بی‌تردید یک واقعه - و شاید مهمترین واقعه- تاثیرگذار در تاریخ اسلام است؛ و لذا برای تعیین جایگاه آن در معارف اسلامی، باید مبنای نگاه اسلام به فلسفه تاریخ^۴ را درک کرد تا جایگاه این واقعه در مجموعه تحولات تاریخ اسلام و نقش آن در تحولات آتی درست فهمیده شود. از آنجا که در روایات و ادعیه معتبر، ارتباط وثیقی بین نهضت حسینی و قیام مهدوی برقرار و اولی زمینه‌ساز دومی معرفی گردیده است، برای درک جایگاه حادثه عاشورا، لازم است از منظر فلسفه تاریخ با قرائت شهید مطهری، تحلیلی از ماهیت انقلاب مهدوی به عنوان غایت تاریخ داشته باشیم و آنگاه نشان دهیم که از این منظر، چگونه عاشورا گامی برای رسیدن به این آرمان حیات انسانی می‌باشد.

می‌دانیم انقلاب مهدی تحولی عظیم در تاریخ بشر است. در خصوص تحولات تاریخی، دو نوع بینش وجود دارد. یک دیدگاه این است که تحولات تاریخی ضابطه‌مند نیست یا اگر ضابطه‌مند است، اراده انسانی در آن نقشی ندارد و جبر بر روند تاریخ، حاکم است. کسی که به این دیدگاه معتقد باشد، باید قائل شود که این تحولات قابل شناختن نیستند؛ پس نه

مطرح می‌کند، در صورتی که آن موقع دغدغه اصلی انقلابیون، استقلال سیاسی و اقتصادی بوده و تمام نظام درگیر این بوده است. ایشان نمی‌گویند اینها مهم نیستند، بلکه بر این باورند که در این زمینه دیگرانی هستند که به بحث پردازند، و وی باید به آنجایی که مورد غفلت قرار گرفته پردازد.

۱. مثلاً شهید مطهری، رفیق صمیمی مهندس بازرگان است، و اوست که پای شهید مطهری را به انجمن اسلامی مهندسين باز می‌کند؛ با این حال، کتاب «راه طی شده»ی بازرگان را در جلسات همان انجمن نقد می‌کند تا حدی که برخی ناراحت می‌شوند اما وی معتقد است وقتی اشتباه در معرفی اسلام رخ می‌دهد هیچ ملاحظه‌ای نباید در کار باشد؛ ر.ک: نبوت، ص ۴۷-۶۰.

۲. توجه شود که این غیر از بحث اتحاد با هم‌جبهه‌ای‌هاست. یعنی یکبار بحث معرفی صحیح اسلام است؛ که ایشان ملاحظه کسی را نمی‌کرد؛ اما گاه بحث بر سر اقدام و همکاریهای مشترک و مساله اتحاد است؛ که در اینجا ممکن است انسان با کسی اختلاف فکری داشته باشد، اما با او در یک جبهه واحد قرار گیرد؛ مانند اتحاد شیعه و سنی در مقابل کافران و مشرکان. نکته عبرت‌آموز از سیره شهید مطهری، درک این مطلب است که با چه کسانی می‌توان، علی‌رغم اختلاف نظر، در یک جبهه مشترک قرار گرفت. مثلاً ایشان هیچگاه وحدت با جریان مارکسیسم اسلامی را نپذیرفت و در همان بحبوحه انقلاب، نقدهای جدی بر اندیشه‌های سازمان مجاهدین و «مدعیان مارکسیسم اسلامی» وارد می‌کرد (مثلاً ر.ک: علل گرایش به مادیگری، ص ۱۴-۳۰). دوستان ایشان اعتراض می‌کنند که فعلاً شاه دشمن مشترک است و اینها هم جبهه‌ای ما هستند. اما شهید مطهری چون معیار اتحاد و هم‌جبهه‌ای بودن را آرمان و مبانی مشترک، و نه اقدام مشترک، می‌دانست هیچ نوع اتحادی را با این گروه‌ها بر نمی‌تافت. این مبنا را شهید مطهری در مقدمه امامت و رهبری در بحث وحدت شیعه و سنی مطرح می‌کند که: اگر آرمان و مبانی اولیه مشترک شد، ولو که در برخی مسائل اختلاف باشد هم‌جبهه‌ای داریم و در عین توجه به اختلافات نظری، در عمل متحد رفتار خواهیم کرد؛ اما اگر آرمان مشترک نشد ولو اقدامات مشترکی وجود داشته باشد باید مرزمان را جدا کنیم. (امامت و رهبری، ص ۱۷-۲۲). چون ما آرمان مشترکی با مارکسیست‌های اسلامی نداشتیم نباید آنها را هم‌جبهه‌ای خود بدانیم، اگرچه اقدام مشترکی به نام سرنگونی شاه وجود داشت.

۳. در میان آثار شهید مطهری، بیش از همه کتاب حماسه حسینی به موضوع مقاله حاضر اختصاص دارد. این کتاب ابتدا در سه جلد منتشر شده بود که دو جلد نخست آن، سخنرانی‌های ایشان، و جلد سوم، حاوی یادداشت‌های ایشان در این موضوع بود. انتشارات صدرا در چند سال قبل، دو جلد اول را در یک جلد منتشر کرد و یادداشتها به عنوان جلد دوم قرار گرفت. در مقاله حاضر، آدرس مطالب، بر اساس چاپ سه جلدی است.

۴. «فلسفه تاریخ» به دو معنا استفاده است؛ نخست به معنای «فلسفه علم تاریخ»، یعنی به عنوان یک معرفت درجه دوم که قصد ارائه تحلیل فلسفی از «علم تاریخ» را دارد؛ و دوم به معنای «فلسفه نظری تاریخ» که به بحث فلسفی در باب خود تاریخ (مباحثی نظیر اینکه آیا بر تاریخ سنتهایی حاکم است یا نه، آیا تحولات تاریخی سیر مشخصی دارند و...) می‌پردازد. در بحث حاضر، معنای دوم مد نظر است.

قیام مهدوی را می‌توان تحلیل کرد و نه حادثه عاشورا را؛ آن‌گاه انتظار فرج، یعنی منتظر یک حادثه عجیب و غریب ماندن و کاری نکردن تا بلکه دستی از غیب برون آید و کاری بکند. این‌جا است که باب تأویلات نادرست هم در باب احادیث ظهور^۱، و هم در باب فلسفه عزاداری باز می‌شود و شهید مطهری ریشه بسیاری از تحریفات معنوی^۲ عاشورا را همین عدم فهم صحیح فلسفه عاشورا، یا به تعبیر بحث حاضر، عدم درک صحیح جایگاه عاشورا در فلسفه تاریخ، می‌داند. بر اساس این دیدگاه، با توجه به ویژگی‌های انحصاری امام معصوم، نهضت حسینی هیچ بُعد درس‌آموز و قابل اتباعی برای ما ندارد و قیام مهدی نیز صرفاً ماهیت انفجاری دارد و آن‌گاه که صلاح به نقطه صفر برسد، حق و حقیقت هیچ طرفداری نداشته باشد و باطل یکه‌تاز میدان شود، این انفجار رخ می‌دهد و دست غیب برای نجات حقیقت (نه اهل حقیقت، زیرا حقیقت طرفداری ندارد) از آستین بیرون می‌آید (قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۵۶ - ۶۴).

دیدگاه دوم آن است که تحولات تاریخی ضابطه‌مندند و اراده انسانی در آن‌ها نقش دارد. در این دیدگاه نیز دوگونه تصویر وجود دارد که شاید بتوان تفاوت دکتر شریعتی و استاد مطهری در مسأله انتظار را در این دو تصویر دانست. یکی تصویر اگزستانسیالیستی است که در این تصویر، اراده انسان نقش بسیار مهمی دارد؛ اما هدفی ورای انسان قائل نیست و معتقد است که خود انسان باید هدف برای خود بیافریند (تکامل اجتماعی انسان، ص ۵۱ - ۶۶). از این منظر، پذیرش هر هدفی ورای انسان، و حرکت انسان به سمت آن هدف، مستلزم از خود بیگانگی است؛ پس نباید از پیش، هیچ هدفی را برای انسان قائل شد؛ بلکه هر کسی هر هدفی دلش می‌خواهد برای خود برگزیند و به سمت آن حرکت کند. اشکالات این تصویر اگر بیش‌تر از دیدگاه قبل نباشد، کم‌تر نیست. مهم‌ترین اشکالش این است که اصلاً آفریدن هدف به معنای دقیق کلمه سخنی بی‌معنا است. این، به تعبیر شهید مطهری، مثل کار بت‌پرست‌ها است که بت را می‌آفرینند و بعد می‌پرستیدند. هدف فرضی، معنا ندارد؛ هدف باید واقعی باشد، اما در عین حال برگرفته از عمق وجود خود آدمی باشد به نحوی که حرکت به سمت آن، حرکت کمالی برای خود تلقی شود، نه حرکتی در مسیر از خود بیگانگی. در هر حال، در این تصویر، انتظار به معنای اعتراض همیشگی به هر وضعی است و مستلزم اصالت انقلاب است؛ یعنی چون هیچ هدف خاص و معینی قبول نمی‌شود، انسان نسبت به هر حالتی باید معترض باشد و هیچ حالت ایجابی‌ای برای جامعه (و از جمله، هیچ حکومتی) را نپذیرد؛ زیرا خود انتظار هدف است، نه مسیر. به نظر می‌رسد دیدگاه دکتر شریعتی در کتاب «انتظار، مکتب اعتراض» مبتنی بر چنین

۱. برای تحلیل این انحرافات در بحث ظهور، ر.ک: حسین سوزنجی، مهدویت و انتظار در اندیشه شهید مطهری، قسبات، ش ۳۳، پاییز ۱۳۸۳.
۲. شهید مطهری، تحریفات عاشورا را به دو دسته تحریفات لفظی و تحریفات معنوی تقسیم می‌کند: «تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند، مثلاً از یک گفتار عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود، و یا جمله‌ها را چنان پس و پیش کنند که معنی آن تفاوت کند؛ تحریف معنوی این است که شما در لفظ تصرف نمی‌کنید، ولی آن را طوری معنی می‌کنید که خلاف مقصد و مقصود گوینده است.» حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳. شهید مطهری در آثار خود نشان می‌دهند اگرچه در جامعه ما تحریفات لفظی متعددی نیز در حادثه عاشورا وارد شده، اما تحریفات معنوی، که فلسفه عاشورا را وارونه جلوه می‌دهد، بمراتب خطرناک‌تر از تحریفات لفظی است. این تحریفات معنوی، هم در مورد تبیین فلسفه قیام عاشورا رخ داده، و هم در مورد فلسفه برگزاری عزاداری‌ها؛ که در ادامه بدانها اشاره خواهد شد.

تحریفات معنوی‌ای که استاد شهید مورد توجه قرار داده عبارتند از:

الف- در مورد فلسفه عاشورا: (۱) «امام حسین کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود.» (البته کسی مطلب را به این صراحت بیان نمی‌کند؛ بلکه این مطلبی است که از نوع مواجهه برخی از افراد با این حادثه استنباط می‌شود. این تلقی که هر گناهی خواستی انجام بده، و فقط به مجلس عزای حسینی برو تا تمام گناهات بخشیده می‌شود، مبتنی بر همین فلسفه است.) و (۲) «امام حسین به خاطر یک دستور خصوصی کشته شد.»

مبنایی باشد؛^۱ و کسانی هم که از عاشورا صرفاً استفاده ابزاری می‌کنند، و به بهانه قیام عاشورا، علیه هر وضعی اعتراض می‌کنند - که نمونه آن را در جریانات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران مشاهده کردیم - عملاً بر این مبنا حرکت می‌کنند. در تصویر دوم از این دیدگاه باید گفت: درست است که اراده انسانی نقش مهمی در تحولات تاریخی دارد؛ اما با توجه به اصالت فطرت و جهتگیری حقیقی درون انسان به سمت هدفی واقعی، هم فلسفه عاشورا و هم مبنای انتظار فرج، آن است که اولاً حق از باطل قابل تشخیص است و ثانیاً وظیفه اصلی منتظر عاشورایی «تقویت دائم جبهه حق و تلاش برای مشخص‌تر کردن مرز حق و باطل» برای به ثمر رسیدن آن نبرد عظیم جهانی خواهد بود. بدین معنا، انتظار عاشورایی، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی، حالتی صرفاً سلبی نیست، بلکه فعلی ایجابی است که بر تمام افعال ما سایه می‌افکند. این گونه است که قطره اشکی برای حضرت ابا عبدالله علیه السلام، برتر از بسیاری از عبادات، و انتظار فرج، افضل اعمال شمرده شده است. به لحاظ فردی کسی می‌تواند واقعاً منتظر حکومت عدل باشد و آرزوی عدالت جهانی را در سر بیوراند که با الهام گرفتن از نهضت حسینی، فریب دستگاه‌های تبلیغاتی معاویه‌های زمان را نخورد، عدل را درست بشناسد و آن را حقیقتاً دوست داشته باشد و کسی که عدل را دوست داشته باشد، در درجه اول خودش اهل عدل خواهد بود و این است که گفته‌اند: «منتظران مصلح، خود، باید صالح باشند». به لحاظ اجتماعی نیز هر حرکت اصلاحی که در جهت پیروزی حق باشد، وظیفه منتظران است؛ پس «اصلاحات جزئی و تدریجی نه تنها محکوم نیست، بلکه به نوبه خود، آهنگ حرکت تاریخ را به سود اهل حق تند می‌نماید و بر عکس، فسادها، تباهی‌ها و فسق و فجورها کمک به نیروی مقابل است و آهنگ حرکت تاریخ را به زیان اهل حق کند می‌کند؛ بنابراین در این بیش از آن چه باید رخ دهد، از قبیل رسیدن یک میوه بر شاخه درخت است، نه از قبیل انفجار یک دیگ بخار. درخت هر چه بهتر از نظر آبیاری و... مراقبت گردد و هر چه بیش‌تر با آفات مبارزه شود، میوه بهتر و سالم‌تر و احیاناً زودتر تحویل می‌دهد (قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۴۷).

این گونه است که بر اساس این فلسفه تاریخ، عاشورا نه تنها ترسیم وظایف انسان منتظر را برعهده می‌گیرد، بلکه احساسات لازم برای یک حرکت عظیم اجتماعی را به جامعه منتقل می‌کند، و این است فلسفه اصرار ائمه علیهم السلام بر اقامه عزاداری سالار شهیدان (حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۲-۹۳)؛ و این گونه است که خود شهید مطهری نیز بسیاری از سخنرانی‌های خود با ذکر مصیبت سالار شهیدان ختم می‌کند. بدین بیان، حادثه عاشورا، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ شورآفرینی، گامی مهم در تحولات تاریخ اسلام به سمت جامعه جهانی مهدوی است که درک صحیح این گام، می‌تواند مسیر گامهای بعدی تا ظهور را ترسیم کند.

(۳) چگونگی استفاده از حادثه عاشورا برای معرفی و تبلیغ اسلام

تا این جا درباره‌ی شخصیت فکری شهید مطهری و جایگاه عاشورا در مدل اسلام‌شناسی ایشان سخن گفتیم. حالا این شخصیت می‌خواهد سراغ مسأله‌ای به نام عاشورا برود، و از این مسأله عظیم، در معرفی اسلام اصیل، تقویت جبهه حق و دفع انحرافات استفاده کند. در اینجا به چند دسته از اقدامات ایشان در این مسیر اشاره می‌شود:

۱. استفاده از عاشورا برای تفکیک حق و باطل، تقویت جبهه حق و ترسیم اسلام حقیقی:

۱. شهید مطهری این موضع اگزستانسیالیستی را به‌اختصار در کتاب تکامل اجتماعی انسان، ص ۴۸-۵۰، و به‌تفصیل در کتاب سیری در نهج‌البلاغه، ص ۲۸۴-۳۰۳، نقد کرده است. برای خلاصه‌ای از این دیدگاه و نقد آن؛ رک: حسین سوزنچی، «حل پارادوکس آزادی در اندیشه شهید مطهری»، قیسات، ش ۳۰ و ۳۱، زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳؛ ص ۲۱۲.

گفته شد که عاشورا مقدمه قیام مهدوی است. از این منظر، مقدمه تحقق حکومت مهدوی، آماده شدن برای نبرد نهایی حق و باطل است و بدین منظور باید دائما جبهه حق را تقویت و آماده نبرد نهایی کرد و اصرار بر اقامه عزاداری برای تقویت این جبهه، نشان می‌دهد که تقویت این جبهه پیش از آن که یک تقویت نظامی باشد، تقویت فرهنگی و معنوی است؛ زیرا اساس هویت این جبهه، معنوی است. بدین ترتیب، مهمترین اقدام معرفتی اقداماتی است که حق و عدل را هر چه واضح‌تر و صیقلی‌تر آشکار کند و توان فهم مردم از حق و عدل را افزایش دهد؛ به گونه‌ای که مردم آماده شوند حکومت عدل را تحمّل کنند!^۱ چراکه مردمی که درک صحیح و معقولی از عدل ندارند، حکومت حضرت امیر نیز بر آنها تنگ می‌آید. عبرت عجیب تاریخ این است که مردمی که علیه ستمگری‌های دستگاه خلافت عثمان، قیام مسلحانه به راه نینداختند، با تحریک معاویه و بر اثر عدم توانایی تحلیل وقایع، قانع شدند که، نعوذبالله، علی علیه‌السلام آن حاکم جائری است که احکام خدا را عمل نمی‌کند و باید علیه او قیام کرد و در سه جنگ عظیم علیه آن حضرت بسیج شدند و بسیاری از آنهایی هم که در ابتدا یاور ایشان بودند (یعنی کوفیان)، کم‌کم متقاعد شدند که عدل علی علیه‌السلام امر پردردسری است و بهتر است که کار سیاست به دست سیاستمداران نیرنگ بازی همچون معاویه باشد تا حق‌پرستانی همچون علی علیه‌السلام؛^۲ و با این گونه کج‌فهمی‌ها همان‌ها که مدتی با علی علیه‌السلام بودند اما از عدل او خسته شدند، به تدریج قاتلان امام حسین علیه‌السلام گشتند.^۳

۱. خوب است به این نکته توجه کنیم که حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - بالاتر از حضرت علی علیه‌السلام نیست؛ پس ویژگی مهم حکومت عدل مهدوی، به فاعل آن برنمی‌گردد؛ بلکه به قابل برمی‌گردد؛ یعنی در زمان ظهور مردم به حدی از بلوغ فکری خواهند رسید که بتوانند حق را از باطل تشخیص دهند و فریب دشمنانی را نخورند که «لباس باطل بر چهره حق می‌پوشانند تا مردم را از آن رویگردان کنند و به جای آن، باطلی که با حق مخلوط شده، به خورد آن‌ها می‌دهند». بسیاری از اوقات، مردم چون نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند، با حق و عدل می‌جنگند و به خیال خود دنبال حق هستند. به تعبیر امیر مؤمنان: «فلو أن الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين ولو أن الحق خلص من لبس الباطل، انقطع عنه السن المعاندين، ولكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان، فهناك يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی» (نهج البلاغه، خطبه ۵۰). اگر باطل از آمیختگی با حق جدا می‌شد، بر شک کنندگان هم بطلاش مخفی نمی‌ماند و اگر حق از لباس باطلی که بر او می‌پوشانند بیرون می‌آمد، دیگر زبان معاندان از تعرض به ساحت او کوتاه می‌شد؛ ولی مشکل این‌جا است که مقداری از این و مقداری از آن برمی‌دارند و با هم مخلوط می‌کنند و این‌جا است که شیطان بر کسانی که ولایتش را پذیرفته‌اند، چیره می‌شود و کسانی که از سوی خدا، خوبی بر ایشان پیشی گرفته است نجات می‌یابند. با توجه به این‌که درهم‌آمیختن حق و باطل همواره وجود داشته و خواهد داشت، این مردمند که به سطحی از درک و شعور می‌رسند که می‌توانند جبهه حق را از جبهه باطل تشخیص دهند (به تعبیر امیر مؤمنان «حملوا بصائرهم علی أسیافهم») و چنین است که امیرالمومنین علیه‌السلام تنها ماند اما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیروز خواهد شد.

۲. و خطاب به اینها بود که حضرت فرمود: «من ضاق علیه العدل فالجور علیه اذیق».

۳. یعنی این جمله حضرت امیر علیه‌السلام که نه باطل محض داریم و نه حق محض، خیلی مهم است. اگر حق محض نداریم پس علی علیه‌السلام کیست؟ اگر باطل محض نداریم پس معاویه کیست؟ این یعنی علی علیه‌السلام را لباسهای باطل می‌پوشانند تا مردم را بر علیه او بشورانند، و معاویه هم به جملات حقی متمسک می‌شود تا مردم را دور خودش جمع می‌کند، مانند اینکه «عثمان کشته شده»، «علی علیه‌السلام دادگاه او را برگزار نکرده» و.... اینها همگی جملات صحیحی است اما حق ناقص است یعنی فقط بخشی از حقیقت، و اتفاقاً بخش کم‌اهمیت آن است که برای اغفال مردم از حقایق مهمتر مطرح گردیده است.

بر همین اساس ماهیت حادثه عاشورا باید درست تحلیل شود تا حق آشکار گردد و بتوان به نحو صحیح از آن در تقویت جبهه حق استفاده کرد. بدین ترتیب، مشاهده می‌کنیم با اینکه کتابی مثل «شهید جاوید» به خاطر القای فضای انقلابی، مورد توجه بسیاری از انقلابیون متدین زمان شاه قرار گرفت، مورد انتقاد شهید مطهری واقع می‌شود؛ زیرا قرار نیست ما با آمیخته‌ای از حق و باطل به اهدافمان برسیم و به تعبیر شهید مطهری هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. این گونه است که شهید مطهری به بیان انواع تحلیلها درباره فلسفه قیام حضرت اباعبدالله می‌پردازد. شهید مطهری در گام اول، از میان سه گزینه‌ای که به عنوان فلسفه قیام حضرت اباعبدالله مطرح می‌شود (امتناع از بیعت با یزید، پاسخ دادن به دعوت کوفیان، قیام برای ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر) توضیح می‌دهند که اگرچه هر سه عامل در این قیام موثر بوده، اما فلسفه اصلی، سومی بوده؛ و برای اثبات این مطلب، هم به سخن خود حضرت استناد می‌کنند که فرمود «انی لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و إنما خرجت لطلب الإصلاح فی أمة جدی أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر و أسیر بسيرة جدی و أبی»^۱ و هم از تحلیل برخی وقایع تاریخی مانند زمان شروع قیام^۲، و یا نوع موضع‌گیری‌های حضرت^۳ استفاده می‌کنند؛ اما به نظر می‌رسد پشتوانه همه استدلالات ایشان، همان نوع نگاه ایشان به مساله امامت (که اقدام امام، نه فقط یک اقدام منطقه‌ای و مقطعی، بلکه اقدامی برای تمامی تاریخ بوده) و به تعبیر دیگر تحلیلی که از نقش عاشورا در فلسفه تاریخ داشته‌اند، می‌باشد.

اما نکته جالب توجه در این زمینه آن است که در همین تحلیل‌ها هم شاهد یک رشد و ارتقای فکری در آراء شهید مطهری هستیم. ایشان در سلسله سخنرانی‌هایی که در حوالی سالهای ۱۳۴۸-۱۳۵۰ ایراد کرده، همان مدل تحلیل فوق را ارائه داده و امر به معروف و نهی از منکر را فلسفه اصلی قیام حضرت اباعبدالله معرفی کرده‌اند. اما در سال ۱۳۵۰ سلسله سخنرانی‌هایی تحت عنوان «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی» ایراد می‌کنند که گویی بُعد تبلیغی نهضت را حتی مهمتر از مساله از بُعد امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند. این برداشت ناروایی از آن سلسله سخنرانی‌ها نیست، چرا که در سخنرانی‌ای در سال ۱۳۵۶ پس از اشاره به اینکه، «در مورد چنین وقایع تاریخی عظیمی، هرچه بیشتر زمان می‌گذرد، ابعاد جدیدتری از آن آشکار می‌شود» (حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۴۰)، اشاره می‌کنند که اضافه شدن جمله «أسیر بسیره جدی و ابی» پس از عبارت «أريد أن آمر بالمعروف، و أنهي عن المنکر» حکایت از وجود نکته عمیقی دارد و آن اینکه امام حسین علیه‌السلام فقط درصدد امر به معروف و نهی از منکر نبود، بلکه می‌خواست معرفی صحیحی از اسلام هم ارائه کند و سیره جدش را

۱ «من نه لغو و بیهوده و نه برای ظلم و فساد قیام کردم؛ بلکه فقط درصدد اصلاح امت جدم بودم؛ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جدم و پدرم رفتار نمایم.» «مقتل الحسین، ص ۱۵۶ و مقتل العوالم، ص ۵۴ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و لمعة من بلاغة الحسین، ص ۶۴ و نفس المهموم ص ۴۵». به نقل از حماسه حسینی، ج ۱، ص ۶۶.

۲. یعنی این نکته که حرکت حضرت از مدینه شروع شد، نه از مکه، لذا عامل اولی و اصلی، دعوت کوفیان نیست.

۳. یعنی این مطلب که حضرت پس از اطلاع از عدم حمایت کوفیان، تسلیم نشد و اعلام برگشتنش هم بدین معنا نبود که از اعتراض علیه یزید صرف نظر کرده، بلکه این بود که اگر کوفیان کمک نمی‌کنند، نهضت را در جای دیگر تعقیب می‌کنم؛ وگرنه اگر اعلام برگشتن را به معنای انصراف از اعتراض علیه یزید قلمداد کنیم، نه تنها با تمام سخنان حضرت در مسیر منافات دارد، بلکه دیگر خطری از جانب ایشان حکومت یزید را تهدید نمی‌کرد، که آنها همچنان اصرار بر بیعت با یزید داشته باشند، و اصلا بیعت با یزید مگر معنایی جز انصراف از قیام و پذیرفتن حکومت یزید داشت؟

زنده کند.^۱ بدین ترتیب، حادثه عاشورا برای شهید مطهری، نمونه عملی‌ای از تمامی احکام و تعالیم اسلام می‌باشد؛ و این گونه است که می‌توان مسیر حرکت آینده امت اسلام را با بهره‌گیری از همین حادثه ترسیم کرد.

۲. استفاده از خود عاشورا برای رفع انحرافات و تحریفات آن:

گفتیم که در عالم باطل محض نداریم؛ پس اگر انحرافی در جامعه رخ داده، یک حقی وجود داشته که مورد سوءاستفاده واقع شده؛ و اگر آن حق را درست شناسایی کنیم و به جایگاه خود برگردانیم، با استفاده از همان مطلب، می‌توان آن باطل و انحراف را ویران کرد؛ و این کاری است که شهید مطهری در مواجهه با اغلب تحریفات عاشورا انجام می‌دهد.

شهید مطهری در آثار خود نشان می‌دهند اگرچه در جامعه ما تحریفات لفظی متعددی نیز در حادثه عاشورا وارد شده، اما تحریفات معنوی، بمراتب خطرناک‌تر از تحریفات لفظی است؛ و لذا ما این روش ایشان را در مورد این دسته از تحریفات پیاده می‌کنیم. از نظر شهید مطهری دو دسته تحریف معنوی در این حادثه رخ داده است: «حوادث و قضایای تاریخی از یک طرف علل و انگیزه‌ها و از طرف دیگر منظور و هدفهایی دارند. تحریف یک حادثه تاریخی این است که یا علل و انگیزه‌های آن حادثه را بگونه‌ای غیر از آنچه که بوده است بگوئیم، یا هدف و منظور آن را به گونه‌ای غیر از آنچه که بوده است تفسیر کنیم.» (حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۰) بدین ترتیب، تحریفات معنوی‌ای که استاد شهید مورد توجه قرار داده یا در مورد فلسفه قیام حسینی است، و یا در مورد فلسفه برگزاری عزاداری‌ها:

الف- در مورد فلسفه قیام حسینی: شهید مطهری بر این باورند که در این زمینه دو تحریف رخ داده است:

۱- «امام حسین کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود.» (همان، ج ۱، ص ۷۶) البته کسی مطلب را به این صراحت بیان نمی‌کند؛ بلکه این مطلبی است که از نوع مواجهه برخی از افراد با این حادثه استنباط می‌شود. این تلقی که «هر گناهی خواستی انجام بده، و فقط به زیارت حسین یا به مجلس عزای حسینی برو تا تمام گناهانت بخشیده شود»، مبتنی بر همین

۱. «چرا امام حسین بعد از این که فرمود «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم»، اضافه کرد «می‌خواهم سیر کنم به سیره جدم و پدرم؟» ممکن است کسی بگوید همان گفتن امر به معروف و نهی از منکر کافی بود. مگر سیره جد و پدرش، غیر از امر به معروف و نهی از منکر بود؟ جواب اینست که اتفاقاً بله. [...] این امر، مسئله رهبری است. کتاب و سنت، قانون است. شک نیست که رهبر ملتی که آن ملت از یک مکتب پیروی می‌کند، اولین چیزی که باید بدان متعهد و ملتزم باشد، دستورات آن مکتب است، و باید به آنها احترام بگذارد. دستورات مکتب در کجا بیان شده؟ در کتاب و سنت. ولی کتاب و سنت، قانون است و طرز اجرا و پیاده کردن می‌خواهد و روش اجرا و روش حرکت دادن مردم بر اساس کتاب و سنت را «سیره» می‌گویند [...] سیر یعنی حرکت، ولی سیره یعنی حرکت به روش خاص. [...] مقصود از آنچه [امام حسین (ع) که در وصیتنامه خود به محمد ابن حنفیه می‌نویسد این است که از سال یازدهم هجری تاکنون، حدود پنجاه سال است که پیامبر از میان مردم رفته است؛ در چهار سال و چند ماه از این پنجاه سال، علی بن ابی طالب رهبری کرده است که در آن مدت، رهبری، به روش پیغمبر بازگشت کرده. تازه آنهم به این صورت بوده که چون ابوبکر و عمر و عثمان، ستهایی را به وجود آورده بودند، علی (ع) در بسیاری از موارد اصلاً قدرت پیدا نکرد که روش پیغمبر را اجرا کند. وقتی در مقام اجرا برآمد، خود مردم علیه او قیام کردند. [...] بنابر این پنجاه سال بر امت اسلام گذشته است که علاوه بر مسئله کتاب الله و سنت رسول الله، روش رهبری تغییر کرده و عوض شده است. سخن امام حسین که فرمود: «اسیر بسیره جدی و ابی» می‌خواهم سیره ام سیره جد و پدرم باشد، یعنی نه سیره ابوبکر، نه سیره عمر، نه سیره عثمان و نه سیره هیچکس دیگر. این است که در حادثه عاشورا، ما در امام حسین (ع) جلوه‌هایی می‌بینیم که نشان می‌دهد علاوه بر مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مسئله امتناع از بیعت و مسئله اجابت دعوت مردم کوفه، کار دیگری هم هست و آن اینست که می‌خواست سیره جدش را زنده کند.» حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۵۶.

فلسفه است. شهید مطهری در اینجا به دو شیوه این تحریف را دفع می‌کند. یکی از راه استناد به سخنان خود حضرت که درباره فلسفه قیام خود بیاناتی فرموده‌اند؛ نظیر اینکه «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و...» (که قبلا گذشت) یا این بیان که «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محقا» (همان، ج ۱، ص ۷۶). راه دیگر بر اساس تبیین و نشان دادن ریشه های وقوع این اشتباه است؛ بدین صورت که اولاً یک حقیقت در حد ظواهرش تقلیل یافته و ثانیاً یک ثمره جانبی، غایت قلمداد شده است. ایشان در مباحث مختلف خود توجه داده که البته روایات متعددی وجود دارد که ثواب‌های فراوانی برای زیارت و عزاداری حضرت اباعبدالله در آنها مطرح گردیده است؛ اما در عین حال، باید توجه کرد که امام حسین علیه‌السلام، به عنوان یک امام دغدغه گسترش و تعمیق اسلام را داشته و قصد نداشته در مقابل دستگاه خدا، دستگاه دیگری راه بیندازد و به گسترش گناهکاری کمک کند. پس این روایات درباره زیارت و عزاداری واقعی است که روح انسان را متحول می‌کند و ثمره این تحول روحی، شمول مغفرت الهی است؛ نه اینکه خود این زیارت و عزاداری، بهانه‌ای برای گناه کردن باشد: «اگر اشکی که ما برای او می‌ریزیم، در مسیر هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می‌کند. اگر ذره‌ای از همت او، ذره‌ای از غیرت او، ذره‌ای از حریت او، ذره‌ای از ایمان او، ذره‌ای از تقوای او، ذره‌ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک بی‌نهایت قیمت دارد. اگر گفتند به اندازه بال مگس هم باشد یک دنیا ارزش دارد، باور کنید [...] اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی با حسین بن علی (علیهما‌السلام) و پیروی کردن از او باشد، بله، یک بال مگس هم یک دنیا ارزش دارد.» (همان، ج ۱، ص ۸۱).^۱

۲- «امام حسین به خاطر یک دستور خصوصی کشته شد.» (همان، ج ۱، ص ۷۷؛ و ج ۳، ص ۸۴) ظاهراً، ریشه این تحریف، صرف نظر از اغراض بدخواهان، عدم تحلیل صحیح پاسخ امام حسین علیه‌السلام به برخی از معترضان به سفر ایشان است که به آنها می‌فرمایند در خواب پیامبر را دیدم و به من فرمود «إن الله شاء أن يراک قتيلًا»؛ و گمان شده چون پیامبر در خواب به ایشان چنین فرموده، پس فقط یک دستور خصوصی بوده و ربطی به ما ندارد. برای دفع این شبهه، باید گفت حضرت در موارد متعددی فلسفه قیام خود را توضیح داده‌اند؛ و اگر دستور خصوصی بود، توضیح این فلسفه‌ها بی‌وجه بود. مشکل در این است که مدعیان این مطلب، خواب امام را به خواب عوام قیاس کرده‌اند. (همان، ج ۳، ص ۸۵) اگر امام، معصوم است، که هست؛ خواب او هم عین هدایت است، و در واقع، خواب او تأییدی بر موضعی است که در بیداری اعلام کرده، نه اینکه، نعوذ بالله، امام همچون برخی از عوام باشد که بدون هیچ منطقی و صرفاً براساس یک خواب، دست به اقدام می‌زنند و بر این اساس گمان شود که این خواب، حاوی یک دستور خصوصی برای امام بوده و هیچ پشتوانه منطقی‌ای ندارد که بتوانیم در مسیر هدایت از آن استفاده کنیم و امام را در آن زمینه الگوی خود قرار دهیم. از نظر شهید مطهری، اساساً یکی از ابعاد قداست و اهمیت عاشورا این است که در زمانی که غفلت همه را فراگرفته، همچون برقی در ظلمات زمانه

۱. شهید مطهری این بحث را به مناسبت مبحث عدل الهی و در پاسخ به این سوال که «آیا گناهان شیعیان بخشیده شده است» نیز مطرح می‌کند. در آنجا به شرح حدیثی در این باره که شبهه‌آفرین شده می‌پردازد و می‌گوید: «اما روایت "حب علی بن ابی طالب حسنة لا تضر معها سيئة" باید دید چه تفسیری دارد؟ یکی از علمای بزرگ - گویا وحید بهبهانی است - این حدیث را به گونه‌ای خاص تفسیر کرده است، ایشان می‌فرمایند معنای حدیث این است که اگر محبت علی (ع)، راستین باشد هیچ گناهی به انسان صدمه نمی‌زند، یعنی اگر محبت علی که نمونه کامل انسانیت و طاعت و عبودیت و اخلاق است از روی صدق باشد و به خود بندی نباشد مانع ارتکاب گناه می‌گردد، مانند واکسنی است که مصونیت ایجاد می‌کند و نمی‌گذارد بیماری در شخص «واکسینه شده» راه یابد.» (عدل الهی، ص ۳۰۶-۳۰۷)

می درخشد و راه حرکت صحیح جامعه را نشان می‌دهد، نه اینکه یک مساله شخصی و خصوصی و غیر قابل سرمشق‌گیری باشد.^۱

ب) در مورد فلسفه برگزاری عزاداری‌ها: چنانکه اشاره شد فلسفه اصلی عزاداری سالار شهیدان، این است که روح ما با روح حضرت اباعبدالله پیوند برقرار کند و اشکی ارزش دارد «که برای عظمت حسین (ع) باشد، برای شخصیت حسین (ع) باشد. اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی با حسین بن علی (علیهما السلام) و پیروی کردن از او باشد» (همان، ج ۱، ص ۸۱). شهید مطهری در این زمینه نیز به دو تحریف اشاره می‌کند:

۱- «عزاداری برای تسلی خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها». پیش از هرچیز باید گفت که این صریحا توهین به آن حضرت و خلاف تعالیم اسلام درباره زندگی پس از مرگ است: «آیا عزاداری فقط به خاطر این است که تسلی خاطری برای حضرت زهرا سلام الله علیها باشد! با اینکه ایشان در بهشت همراه فرزندان بزرگوارشان هستند، دائما بی‌تابی می‌کنند تا ما مردم بی‌سروپا یک مقدار گریه کنیم تا تسلی خاطر پیدا کنند! آیا توهینی بالاتر از این، برای حضرت زهرا پیدا می‌کنید؟» (همان، ج ۱، ص ۷۹) در اینجا نیز ظاهرا مشکل ناشی از کج‌فهمی از روایات است. ما روایاتی داریم که ائمه اطهار علیه‌السلام از برگزاری عزاداری سالار شهیدان ابراز خرسندی کرده‌اند؛ اما باز کار پاکان را قیاس از خود کرده و پنداشته‌ایم این خرسندی، همان تشفی خاطری است که هنگام برگزاری مراسم ختم یک میت به بازماندگان دست می‌دهد. شهید مطهری در یادداشتی می‌نویسد: «خیال می‌کنیم هر اندازه ما گریه کنیم تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در

۱. ایشان در یادداشتی می‌نویسند: «حالا ببینیم آیا اگر امام حسین با دستور خصوصی عمل کرده باشد مقامش بالاتر است یا اگر با دستور کلی و تطبیق کلی بر جزئی و اصابت در تطبیق آن، در حالی که ذرات و کبار صحابه مانند ابن عباس از تطبیق آن عاجز بودند، عمل کرده باشد مقامش بالاتر است؟ ما شرقیها مقام را فقط به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین دارای مقام ملکوتی است اما او دارای مقام جمع‌الجمعی است، انسان کامل است، مقام انسان از مقام فرشته بالاتر است. حد اعلائی کمال انسان در این نیست که با فرشته در تماس باشد. حد اعلائی کمال انسان اینست که انسان کامل باشد. ما می‌گوئیم در معراج جبرئیل از تک فروماند. اگر امام حسین با راهنمایی مستقیم فرشته حرکت کرده باشد معنایش اینست که با عقل و تشخیص شخص خودش قادر نبود که وظیفه خود را تشخیص دهد. اما اگر با عقل خود تشخیص داده باشد معنایش این است که عقل و ادراک شخص خودش از همه بالاتر بود و کار الهام را کرد. الهام در جایی است که هدایت عقل و شرع وافی نباشد، در صورتی که هدایت عقل و شرع برای امام حسین کافی بود. علیهذا معنای ان الله شاء ان یراک قتیلا این است که مشیت کلی تشریحی این را اقتضا کرده نه مشیت تکوینی یا مشیت تشریحی مخصوص شخص خود تو. در قدیم علمای ما روی این جهت زیاد بحث کرده‌اند که آیا مشیت در جمله: ان الله شاء ان یراک قتیلا، مشیت تشریحی است یا تکوینی؟ و قبول کرده‌اند مشیت تشریحی است، ولی در این جهت بحث نکرده‌اند که بنابر مشیت تشریحی آیا این مشیت، همان مشیت کلی است که شامل همه مسلمین بوده است یا نه، یک مشیت تشریحی و دستور تشریحی بوده است که اختصاص داشته به امام حسین علیه‌السلام؟ طور دیگر هم می‌توان بحث کرد که عاقلانه‌تر باشد: آیا امام حسین که قیام کرد، از آن جهت قیام کرد که امام بود یا از آن جهت که یک نفر مؤمن و مسلمان بود؟ به عبارت دیگر اگر بخواهیم در اطراف حدیث ان الله شاء ان یراک قتیلا بحث کنیم باید بگوئیم آیا مشیت تکوینی بود یا تشریحی؟ و بنابر تشریحی، آیا تکلیف خصوصی و شخصی بود یا تکلیف کلی؟ و بنابر دوم، آیا آن تکلیف کلی متوجه امام و پیشوای مسلمین بود یعنی از نوع وظائف و تکالیفی است که برای ائمه وضع شده یا از نوع تکالیفی است که برای عموم مؤمنین و مسلمانان وضع شده؟ در این زمینه باید مثال‌های توضیح دهنده‌ای ذکر شود، ضمنا آنجا که تکلیف مخصوص ائمه مسلمین ذکر می‌شود فرق گذاشته شود بین تکلیف امام به معنی زعیم فعلی مسلمین و بین امام به معنی صاحب مقام ولایت و وصایت. (حماسه حسنی، ج ۳، ص ۸۵-۸۷)

این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می‌کشیدند و فخر خود می‌دانستند کوچک کرده‌ایم و خیال می‌کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فرع می‌باشند. بلکه مقصود این است که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. در «لؤلؤ و مرجان» صفحه ۳ از «کامل الزیارة» نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد بصری فرمود: «بلغنی ان قوما یأتونه - یعنی الحسین علیه السلام - من نواحی الکوفة و ناسا من غیرهم و نساء یندبنه و ذلك فی النصف من شعبان، فمن بین قارئ یقرأ، و قاص یقص، و نادب یندب، و قائل یقول المراثی. فقلت له : نعم، جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف. فقال : الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی علینا، و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا أو من غیرهم یهددونهم و یقبحون ما یصنعون»^۱. ایضا در صفحه ۳۸ نقل می‌کند: «ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لا یبرد ابدًا». پس معلوم می‌شود فلسفه این کار تهدید دشمن و تقبیح کارهای آنها است، تحسین این دسته و تشویق به این نوع کار و تقبیح آن دسته و ایجاد نفرت [نسبت به] آن نوع کار [است]. البته حضرت زهرا خوشحال می‌شود اما از باب اینکه نیت و هدف حضرت زهرا و حضرت رسول و حضرت امیر و حضرت امام حسین همه یکی است و آن «یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة» است. البته خوشحال می‌شود که به وسیله ذکر فرزندش حسین مردم در دنیا و آخرت سعادتمند شوند، مردم در همان راهی حرکت کنند که فرزندش حسین حرکت کرده است.» (همان، ج ۳، ص ۹۱-۹۲)

۲- «امام حسین (ع) در کربلا به دست یک عده مردم تجاوزکار، بی‌تقصیر کشته شد، پس این تأثرآور است» (همان، ج ۱، ص ۷۹) شهید مطهری در این باره می‌گویند: «من هم قبول دارم امام حسین (ع) بی‌تقصیر کشته شد. امام حسین (ع) بی‌تقصیر کشته شد، اما همین؟! یک آدم بی‌تقصیر بدست یک عده متجاوز کشته شد؟! روزی هزار نفر آدم بی‌تقصیر به دست آدمهای باتقصیر کشته می‌شوند. روزی هزار نفر آدم در دنیا نغله می‌شوند و تأثرآور است، اما آیا این نغله شدن آنها ارزش دارد که سالهای زیادی، قرنهای زیاد، ده قرن، بیست قرن سی قرن مطرح باشد و ما بنشینیم و اظهار تأثر کنیم که حیف، حسین بن علی (ع) نغله شد، خونس هدر رفت.» بلکه بحث بر سر زنده نگهداشتن روحیه عزت و شهادت‌طلبی و دینداری است.

xxxx

بدین ترتیب، شهید مطهری وقتی انحرافات عزاداریها را می‌بیند، صورت مساله را پاک نمی‌کنند. در اوایل انقلاب برخی پیشنهاد دادند به جای عزاداری سنتی، میتینگ سخنرانی برگزار شود، اما شهید مطهری توجه داشت که فلسفه عزاداری فقط آگاهی بخشی معرفتی (که در بند قبل اشاره شد) نیست، بلکه این آگاهی بخشی قطعاً باید با احساسات و عواطف همراه شود تا بتواند انسان را به حرکت درآورد و تحولی در فرد و جامعه پدید آید: «گریه مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است. آن وقتی که کسی مالک خنده و گریه مردمی بشود، به حقیقت، مالک قلب آنها شده است.» (همان، ج ۳، ص ۹۴)

۱. «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از نواحی کوفه و مردمی دیگر بر سر مزار حسین (ع) می‌آیند و نیز زنانی که برای آن حضرت نوحه‌گری می‌کنند، و عده‌ای قرآن می‌خوانند و پاره‌ای حوادث کربلا را بیان می‌کنند و دسته‌ای نوحه‌گری می‌کنند و گروهی دیگر مرثیه می‌خوانند. عرض کردم: فدایت شوم آری من نیز پاره‌ای از آنچه فرمودی دیده‌ام. فرمود: سپاس خدای را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به نزد ما می‌آیند و ما را می‌ستایند و برای ما مرثیه می‌خوانند، و دشمنان ما را کسانی قرار داد که بر ایشان خرده می‌گیرند از خویشان ما یا غیر آنها، آنان را تهدید می‌کنند و اعمال ایشان را زشت می‌شمرند.»

اما مشکل در اینجاست ورود احساسات و تاکید بر مساله گریاندن مردم، زمینه‌ای برای وقوع تحریفات است؛ چرا که کم‌کم عده‌ای گمان می‌کنند، گریاندن مردم به هر نحوی جایز است. (همان، ج ۱، ص ۲۱) وی در عین حال که این تفکر ناصواب را (که هدف وسیله را توجیه می‌کند) به نحو منطقی نقد می‌کند، اما به همین مقدار بسنده نمی‌کند بلکه می‌کوشد با توجه به دغدغه صحیحی که در این سخن نهفته است راهکاری پیش روی افراد قرار دهد تا بتوان بدون توسل به دروغ، یک حادثه را هزاران بار تکرار کرد و همچنان احساسات مردم را برانگیخت. یعنی مشکل در این است که وقتی مداحان فلسفه عزاداری را از سنخ اموری همچون تسلی دادن بازماندگان یا تاثیر برای نفله شدن یک نفر قلمداد می‌کنند. در شرایط معمولی، بیان مکرر هر واقعه‌ای موجب عادی شدن آن واقعه نزد مخاطب می‌شود و دیگر رقت قلب او را بر نمی‌انگیزاند. بسیاری از روضه‌خوانان با خود می‌گویند چگونه ما همان وقایع را که همگان بارها شنیده‌اند، تکرار کنیم و انتظار داشته باشیم مردم گریه کنند؟

شهید مطهری تحلیلی از ماهیت عاشورا و ماهیت عزاداری ارائه می‌دهد که با استمداد از مبنای خود عزاداری، این مشکل حل شود. ایشان در یکی از مباحث خود، بین دو بُعد نورانی و ظلمانی حادثه عاشورا تفکیک می‌کنند، و تبیین می‌کنند که اگر ائمه اصرار بر عزاداری و زنده نگه‌داشتن عاشورا داشته‌اند، این در درجه اول به خاطر بُعد نورانی عاشورا بوده است، نه بُعد ظلمانی آن. به تعبیر دیگر، اگر فقط از حیث ظلم‌ها و بی‌رحمی‌هایی که در این حادثه به وقوع پیوست (یعنی مسائلی همچون بستن آب، کشتار کودکان، به اسارت گرفتن زنان، خیانت و خلف وعده و...) مساله را بررسی کنیم، عاشورا لزوماً مهمترین حادثه تاریخ نیست و شنیدن مکرر این وقایع، به‌خودی‌خود، می‌تواند موجب عادی شدن آن شود، اما اگر بُعد ظلمانی آن را در پرتو بُعد نورانی آن مورد توجه قرار دهیم مساله هیچگاه طراوت و تازگی خود را از دست نمی‌دهد. یعنی توجه کنیم که: «چه انسانهای والایی مورد این ظلمها قرار گرفتند و این انسانهای والا چگونه شخصیت وارسته‌ای در آن فضای ظلمانی از خود نشان دادند و در برابر آن ناجوانمردیها، چگونه صبر پیشه کردند و حتی ظریفترین اصول و قواعد انسانی را زیر پا نگذاشتند.» یعنی هدف از عزاداری فقط تحریک عواطف اولیه و رقت قلب ساده انسان نیست، بلکه برانگیختن عواطف عمیق انسانی است که در برابر عظمتها سر تعظیم فرود می‌آورد. این جایگاه والای مظلوم است که قلب را شدیداً جریحه‌دار می‌کند، نه نحوه ظلم کردن؛ و چون این احساسات، نه یک رقت قلب ساده، بلکه ناشی از فطرت عمیق انسانی است، تکرار حکایت هیچگاه از شدت مصیبت نمی‌کاهد. (همان، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۸)

مطلب را با یک مثال ساده توضیح می‌دهم: زنان بسیاری در طول تاریخ مورد شدیدترین کتک‌کاریها واقع شده‌اند، اما چرا شنیدن حکایت نواختن تنها یک سیلی بر صورت یک زن، قرن‌هاست قلوب شیعیان را شرحه شرحه می‌سازد؟

۳. عبرت‌گیری از حادثه عاشورا^۱

این عبرت‌گیری چهره دیگری از همان مساله اول است، یعنی ظرفیتهای عاشورا برای ترسیم مسیر آینده حرکت دینی جامعه، منحصر به تحلیل فلسفه قیام و تبیین ضرورت امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ صحیح و همه‌جانبه اسلام نمی‌شود؛ بلکه یک ظرفیت دیگر این واقعه، هشدارهایی است که درباره چگونگی انحراف امت از مسیر اصلی به انسان

۱. البته زمانه شهید مطهری هیچگاه ضرورت جدی‌ای برای طرح این عبرتها برای ایشان پیش نیاورد، و ایشان فقط در یک گفتار از کتاب پانزده گفتار تحت عنوان «نقش حادثه کربلا در تحولات تاریخ اسلام» اشاره مختصری به این مطلب کرده‌اند؛ اما خوشبختانه در یادداشتهایی که از ایشان برجای مانده، توجه خوبی به این مطلب شده است.

می‌دهد. مساله این است که چه وضعی برای جامعه اسلامی پیش آمد که نیاز شد اهل بیت پیامبر برای رفع آن مشکل این چنین شهید و اسیر شوند؟

شهید مطهری در یادداشتی تحت عنوان «چگونه امت پیغمبر فرزند پیغمبر را کشتند؟» مساله را این گونه شرح می‌دهد: «حادثه شهادت امام حسین علیه السلام نه تنها فجیع بود و نه تنها مظهر یک فداکاری عظیم و بی نظیر است، حادثه بسیار عجیبی است از نظر توجیه علل روحی قضیه. این قضیه پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر اکرم واقع شده به دست مسلمانان و پیروان رسول اکرم و مردمی که معروف به تشیع و دوستی آل علی بودند و واقعا هم علاقه به آل علی داشتند، در زیر پرچم کسانی که تا سه چهار سال قبل از وفات پیغمبر با او جنگیدند و عاقبت که مردم دیگر مسلمان شدند آنها هم اجبارا و ظاهرا مسلمان شدند. [...] [چه شد که] بعد از ده سال از وفات پیغمبر معاویه که همیشه دوش به دوش و پایه پای پدرش با اسلام می‌جنگید، والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر خلیفه و امیرالمؤمنین شد؟ و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر پسرش یزید خلیفه شد و با آن وضع فجیع فرزند پیغمبر را کشت به دست مسلمانانی که شهادتین می‌گفتند و نماز می‌خواندند و حج می‌کردند و به آئین اسلام ازدواج می‌کردند و... نه این مردم منکر اسلام شده بودند - و اگر منکر اسلام شده بودند معمائی در کار نبود - و نه انکار حرمت امام حسین را داشتند و معتقد بودند که امام حسین نعوذ بالله از اسلام خارج شده بلکه عقیده آنها به طور قطع بر تفضیل امام حسین بر یزید بود. حالا چگونه شد که اولاً حزب ابوسفیان زمام حکومت را در دست گرفتند و ثانياً مردم مسلمان و بلکه شیعه قاتل امام حسین علیه السلام شدند در عین اینکه او را مستحق قتل نمی‌دانستند بلکه احترام خون او از خون هر کسی در نظر آنها بیشتر بود.» این دقیقا همان عبرت‌گیری از عاشورا است: اگر ۵۰ سال بعد از پیامبر ممکن است جانشین برحق وی را به اسم اسلام بکشند، چه کنیم که چنین واقعه‌ای در نظام ما تکرار نشود.

شهید مطهری در تحلیل خود مساله را از دو منظر فوق تحلیل می‌کنند. ایشان در پاسخ سوال اول، پس از تبیین علل مبارزه امویان با اسلام^۱، جمع سه عامل را علت موفقیت آنها در رسیدن به حکومت معرفی می‌کنند: اول ذکاء و فطانت خود آنها [در جای دیگر از این مطلب، به «کار تشکیلاتی و حزبی» تعبیر می‌کنند]، دوم سوء سیاست و تدبیر خلفا که به اینها راه دادند، و سوم جهالت و نادانی و سادگی مردم» (همان، ج ۳، ص ۲۴)؛ به طوری که ابتدا جای پای خود را در «قدرت سیاسی» (حکومت معاویه در زمان عمر) باز کردند، سپس از آن طریق، بر گلوگاه‌های اقتصادی مسلط گردیده، موقعیت اقتصادی خود را تثبیت کردند؛ و آنگاه درصدد کسب قدرت دینی برآمدند و در این مسیر، پس از استفاده از بهانه‌های دینی (قتل عثمان)، کم‌کم سعی در قبضه تشکیلات دینی و طبقه روحانیون کردند و با اجیر کردن برخی از افرادی که دارای سابقه مصاحبت با پیامبر بودند و راه انداختن تشکیلات جعل حدیث، مرجعیت دینی غیراصیلی را در جامعه پدید آوردند.^۲ این روالی است که

۱. ایشان دو علت اصلی این مبارزه را «رقابت نژادی بنی‌امیه با بنی‌هاشم» و «تباین نظام اجتماعی اسلام با نظام زندگی اجتماعی روسای قریش و مخصوصا امویها» معرفی می‌کنند. حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۹.

۲. «اما اینکه چگونه شد که حزب اموی که در [دوره] اسلام به صورت حزبی فعال و مدیر درآمدند، بر حکومت اسلامی مسلط شدند؟ مقدمات این مطلب را باید بگوئیم که یک جامعه نوساز و نوین‌پسند نمی‌تواند یکدست و یکنواخت باشد هر اندازه عامل وحدت آنها قوی باشد [...] چون] همه افراد در استعداد قبول مسائل دینی و پذیرش تربیت دینی یکسان نیستند، [...] اداره همچو جمعیتی بر اساس اسلامی تا سالها بلکه قرن‌ها، و آنها را تحت یک رژیم معین قرارداد کارآسانی نیست. [...] قرآن از مؤلفه قلوبهم نام می‌برد، کسانی که خواه ناخواه جزء اجتماع اسلامی شده اند و باید از آنها نگاهداری کرد و مقداری از بودجه عمومی زکوات و صدقات را به آنها داد تا تدریجا ایمان در آنها قوت بگیرد و یا لاقلا در

باید مترصد باشیم که دشمنان نظام اسلامی، همواره ممکن است از آن استفاده کنند، چنانکه گاه علائمی از چنین اقداماتی نیز مشاهده می‌شود.

جمع‌بندی

در مقاله حاضر، پس از تذکری درباره جایگاه شهید مطهری به عنوان یک اسلام‌شناس متعهد، و تاثیر مدل اسلام‌شناسی وی در نحوه فهم و استفاده از معارف و تعالیم دین، تحلیل ایشان از واقعه عاشورا مد نظر قرار گرفت. بدین منظور، ابتدا با طرح موضع اسلام در باب فلسفه تاریخ، و دیدگاه اسلام در باب نبرد همیشگی حق و باطل که به پیروزی نهایی حق در عصر مهدوی خواهد انجامید، به اهمیت حادثه عظیم عاشورا در روند تحولات تاریخ اشاره شد؛ و معلوم گردید که این حادثه، هم در مقام معرفت‌بخشی نسبت به وظایف ما در قبال این نبرد نهایی، و هم در مقام تحریک احساسات و حرکت دادن انسان‌ها در این مسیر، می‌تواند موثر باشد. با این مبنا، به نمونه‌هایی از چنین استفاده‌هایی از حادثه عاشورا در آثار شهید مطهری اشاره شد؛ مانند: تحلیل این واقعه به عنوان مبنایی برای جدی گرفتن امر به معروف و نهی از منکر در همه زمانها و تبلیغ سیره حقیقی پیامبر و معرفی اسلام؛ رفع پاره‌ای از انحرافات جامعه و تحریفات معنوی عاشورا، از جمله رفع زمینه‌های اجتماعی تحریف عاشورا توسط مداحان، با عطف عنایت ویژه به ابعاد نورانی این واقعه؛ و عبرت گرفتن از آنچه منجر به وقوع چنین حادثه تلخی در تاریخ اسلام شد، به منظور حفظ جامعه فعلی از چنین آسیب‌هایی که همواره یک حکومت اصیل دینی را تهدید می‌کند.

نسلهای بعدی اسلام واقعی پیدا شود ولی نباید آنها را در کارهای حساس دخالت داد. پیغمبر (ص) خلق کریم خود را از احدی دریغ نمی‌داشت حتی از منافقین و مؤلفه قلوبهم، ولی روش محتاطانه خود را از دست نمی‌داد. تا پیغمبر زنده بود امویهای ضعفاء الایمان و مؤلفه القلوب و یا منافق جای پائی پیدا نکردند ولی مع الاسف بعد از پیغمبر تدریجا پستهای حساس را اشغال کردند، مخصوصا در زمان عثمان. [...] امویها بعد از حکومت عثمان بر بیت المال و مناصب دست یافتند. دو عامل ثروت و مناصب را در دست گرفتند، فقط یک عامل قوی و نیرومند را کسر داشتند که دیانت بود. بعد از قتل عثمان، معاویه با یک طراری و زبردستی عجیبی بر این عامل هم دست یافت و آن را هم استخدام کرد و اینجا بود که توانست سپاهی به نام دین و با نیروی دین علیه شخصی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام تجهیز کند. معاویه بعدها در زمان خلافتش با اجیر کردن روحانیون امثال ابوهریره کاملا عامل روحانیت را علاوه بر عامل دیانت استخدام کرد و به این اعتبار چهار عامل شد: عامل سیاست و پستهای سیاسی، عامل ثروت، عامل دیانت، عامل روحانیت و طبقه روحانین. [...] علی (ع) از دنیا رفت و معاویه خلیفه شد. برخلاف انتظار معاویه، علی (ع) به صورت نیروئی باقی ماند و معاویه آنطوری که اعمال بیرون از تعادل و متانتش نشان می‌دهد از این موضوع خیلی ناراحت بود لهذا تجهیز ستون تبلیغاتی علیه علی (ع) کرد. در منابر و خطبه‌ها دستور داد علی (ع) را سب و لعن کنند. طرفداران خیلی جدی علی را بی‌پروا می‌کشت و دستور داده بود به تهمت هم شده بگیرند و مانع نشر فضیلت علی (ع) بشوند. با پول، احادیث علیه علی (ع)، له امویها جعل کردند. این سه کار را برای مبارزه با فکر علی (ع) که در دلها و سینه‌ها جاداشت می‌کردند. [...] برای ما تحقیق در امر حادثه حکومت اموی تنها جنبه تعجب آمیز ندارد. این یک امر سطحی نبوده که فقط مربوط به سیزده قرن پیش باشد که بگوئیم آمد و رفت. این، خطری بود برای اسلام از آن روز تا روزی که خدا می‌داند. حتما اگر ما بخواهیم به تاریخ روحیه خودمان رسیدگی کنیم باید به تاریخ اموی رسیدگی [کنیم]. [فکر اموی در زیر پرده و لفافه با فکر اسلامی مبارزه می‌کرد. عنصر فکر اموی داخل عناصر فکر اسلامی شد. ای بسا که در فکر همانهایی که هر صبح و شام بنی امیه را لعنت می‌کنند، عنصری از فکر اموی موجود باشد و خودشان خیال کنند فکر اسلامی است و قطعا اینطور است.] همان، ص ۲۱-۲۶

منابع و مأخذ

نهج البلاغه

سوزنچی، حسین، «حل پارادوکس آزادی در اندیشه شهید مطهری»، قبسات، ش ۳۰ و ۳۱، زمستان ۱۳۸۲ و بهار

۱۳۸۳.

_____ مهدویت و انتظار در اندیشه شهید مطهری، قبسات، ش ۳۳، پاییز ۱۳۸۳.

_____ مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، تهران: صدرا، ۱۳۷۳.

_____ امامت و رهبری، تهران: صدرا، ۱۳۶۴.

_____ پاسخ‌های استاد به نقدهای کتاب حجاب، تهران؛ صدرا، ۱۳۶۸.

_____ پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.

_____ تکامل اجتماعی انسان، به ضمیمه هدف زندگی و... تهران، صدرا، ۱۳۷۲.

_____ حماسه حسینی، تهران، صدرا، سیزدهم، ۱۳۶۸.

_____ ده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۶۹.

_____ سیری در سیره نبوی، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.

_____ سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، ۱۳۶۹.

_____ عدل الهی، تهران: صدرا، ۱۳۷۲.

_____ علل گرایش به مادیگری، تهران، صدرا، ۱۳۷۳.

_____ قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۷۱.

_____ نبوت، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

_____ نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، صدرا، ۱۳۷۳.